

## فرهنگستان

### فرهنگستان از سه جزء ترکیب یافته : فر - هنگ - ستان

فریافرا در فرس هخامنشی واوستا (فر Fra و فرا Frā) از پرفیکسها (Préfixes) است بمعنی پیش . در سانسکریت پر Pra و در لاتینی پرو Pro بهمین معنی است و در زبانهای کنونی اروپا به هیئت‌های گوناگون بجامانده است .

در فارسی هم گذشته از فرهنگ، در سر بسیاری از واژه‌ها فرامی‌آید چون فرارفتن و فراخواندن یا فر بفتح فاء و کسرفاء دیده میشود چون فرمودن و فرزند و فرزانه و فرستادن و جزاینها،

\* - هنگ جداگانه در فارسی بمعنی قصد و نیت گرفته شده ، آهنگ با پرفیکس (آ) در زبان ما رایج‌تر است . ناگزیر هنگ (= آهنگ) از فرس هخامنشی بمانده ، اگر از زبان آن روزگاران این واژه بجامانده بود بایستی تهنگ Thanga باشد . اینکه حرف «ته» از فرس هخامنشی و اوستائی در فارسی به‌هاء تبدیل میگردد نظایر بسیار دارد چون میتهر Mithra = مهر؛ چیترا Tchithra . چهر و جزاینها .

اگر در میان چهارصد و اندی واژه‌های فرس هخامنشی که از لهجه‌های ایران جنوبی است ریشه و بن واژه هنگ دیده نمیشود، اوستا که بلهجه ایران غربی نوشته شده آن را جبران میکند و بنیان هنگ را بدست میدهد.

در این نامه فعل Thang بمعنی کشیدن بسیار بکار رفته و از این مصدر چندین واژه در فارسی بجامانده از آنهاست هنگ = «آهنگ» هنجیدن، با پرفیکس «آ» آهنجیدن هیئت دیگر آن هختن = «هیختن» با پرفیکس «آ» آهختن = «آهیختن»؛ با پرفیکس «فر» فرهیختن؛ با پرفیکس «بر» برهیختن با پرفیکس «فرو» فروهیختن و جزاینها از همین بنیاد، آختن با پرفیکس «آ» بسیار

معمولی است. از برای هر يك از این واژه ها در ادبیات فارسی شواهد داریم، از یاد کردن آنها در اینجا خود داری می‌کنیم.

چنانکه میدانیم این واژه ها با پرفیکسهای گوناگون در فارسی بمعنی کشیدن پیش کشیدن و پاپین کشیدن و تربیت یافتن است در اوستا هم بهمین معانی بکار رفته از آن جمله کشیدن گردونه با اسب، کشیدن شمیر از نیام؛ کشیدن تیر از چله (زه) کمان، و جز اینها، هنگ با پرفیکس «فر» بمعنی دانش و ادب است در نوشته‌های پهلوی هم بهمین معنی بسیار دیده میشود چنانکه در کارنامه ارتخشیر پاپکان و پندنامه و مینو خرد و جز اینها فرهنگ و فرهنگن درست مطابق است در مفهوم با *educatio* و *educare* لاتینی که بمعنی کشش و کشیدن و بمعنی آموزش و پرورش و تعلیم دادن و تربیت کردنست و در زبانهای اروپائی از آن جمله فرانسه *education* و *edauquer* شده است همچنین در زبان آلمانی *erziehen* که بمعنی کشیدن است با پرفیکس «er» *erziehung* و شده بمعنی آموزش و آموزانیدن یا تربیت کردن و تعلیم دادن.

۳ - ستان در فرس هخامنشی و اوستا *stana* و در سانسکریت *Sthana* یعنی جایگاه و پایگاه و نشیمنگاه، بهمین معنی در فرس هخامنشی جداگانه بکار رفته و یکبار در سنگ نبشته (کتیبه) خشایارشار دروان *Van* دیده میشود.

در اوستا چندین بار با واژه‌های دیگر ترکیب یسافته چون اسپوستان *aspo - stana*، اشتر و ستان *ushtro - stana* یا گئوستان *gao, stona* مطابق است با

*Thona - osuasthana* و *qosthana* در سانسکریت استان و شترستان و گاوستان - ستان *stana* از مصدر *stā* در آمده که در فرس هخامنشی و اوستا بمعنی ستادن یا ایستادن است در زبان پهلوی غالباً بنامهای سرزمینها و کشورها پیوسته چون چینستان و سورستان (سوریه) و زاولستان و جز اینها. اینک که دانستیم واژه فرهنگستان از چه اجزائی ترکیب یافته بینم این ترکیب درست است یا نه. برخی پنداشته‌اند که فرهنگ اسم بمعنی است و ستان با اسم بمعنی ملحق نمیشود بنابراین فرهنگستان ترکیب غلطی است. این اشتباه از اینجا برخاسته که معمولاً ستان را بنام شهرستانها و کشورها پیوسته دیده‌اند

چون هندوستان و سیستان ( ... سکستان) یا با اسم ذات چون فسنان (۷) و از این چند مثال خواسته اند يك قاعده کلی بسازند در صورتی که در ادبیات و زبان معمولی ما شواهد فراوان موجود است که ستان بدون امتیاز بهر اسمی پیوسته چه اسم ذات و چه اسم معنی - اگر بزبان پهلوی بپردازیم، زبانی که فارسی ما از آن آمده، باندازه ای مثال فراوان است که مجال ایراد بکس نمیدهد از برای نمونه چند مثال یاد میکنیم خود واژه فرهنگستان *Frahangastān* بی کم و بیش بهمین هیئت در زبان پهلوی رایج بوده و در کارنامه ک از تخشیر پاپکان در فصل (۲) در فقرات ۲۱ - ۲۰ بکار رفته این چنین: «اردوان، اردشیر را با خوردستوران فرستاد و با و فرمود، هشدار که هیچگاه، نه در روزنه در شب از نزدیک ستوران دور نگشته به نخچیر و چوگان بازی و فرهنگستان نیروی چنانکه پیداست در اینجا فرهنگستان بمعنی دانشگاه یادبستان است. گویا خود لغت دبستان از ادب و ستان ترکیب یافته است. ادب در زبان عربی مطابق میافتد با فرهنگ فارسی، میتوان گفت دبستان که مصفرا دبستان است بجای فرهنگستان آورده شده است؟»

دیگر از اینگونه اسماء ذات که با ستان ترکیب یافته نیرنگستان و ائرپتستان

(== هیر بدستان) است که نام دو کتاب پهلوی است. نیرنگ و ائرپت *aerpot* بمعنی دعا و تعلیم دینی است.

داتستان دینیک که یکی از کتابهای معروف پهلوی است با واژه دات ( ... قانون) و ستان ترکیب یافته یعنی احکام دینی، ماتیکان هزار دانستان نام کتابی است بسیار گرانبها، در حقوق مدنی روزگار ساسانیان. این نام یعنی کتاب هزار قانون، در کتاب پهلوی دینکرد در سخن از نسکهای (کتابها) قانونی اوستا که متأسفانه از دست رفته برخی از فصول آنها در پهلوی چنین خوانده شده: تیکان روستان: قوانینی بوده در حکمیت، زتیشتان: قوانینی بوده در زنش یا ضربت: هم مالیستان: قوانینی بوده در موضوع ادعا، و خشتان: قوانینی بوده در رنج؛ و رستان: قوانینی بوده در سوگند و جزاینها اگر باز نسجیده گفته شود که این کلمات پهلوی است و ربطی بفارسی ندارد، مثالهایی در فارسی داریم که ستان با اسماء معنی پیوسته و هر گونه شبهه را از میان بر میدارد.

ازکارستان وشکارستان گذشته، شبستان درادبیات ما بمعنی حرمسرای یا  
حرمخانه آمده فردوسی گوید :

شبستان مر اورا برون از صداست

شهنشاه زن باره باشد بد است

در مثنوی جلال‌الدین واژه دادکه ذکرش گذشت وکلمات حیات وغیب

وعیب باستان ترکیب یافته این چنین:

من شکستم حرمت ایمان او

پس همینم ببرد دادستان او

چون بود آن چون که ازچونی رهد

در حیاستستان بیچونی رسد

زانکه نیم او زعیستان بده است

وآن دگر نیمش زغیبستان بده است

درانجام دومثال دیگرراکه همیشه درسربانهای ماست یادآور میشویم

تابستان وزمستان ، دراین دوواژه هم سنان باسماء معنی گرما و سرما پیوسته

است. تاب از مصدر تابیدن بمعنی گرم کردن است. تب **tap** دراوستا ومشتقات

آن تفت **tafta** (تبدار) و تفتنو **tafnu** (تب) در نامه مینوخرد بسیار است

درفارسی ناخوشی تب و جزء دومی واژه آفتاب و تابه و تابش و تافتن و تافته و

تفتیدن و جزاینها از همین بنیاد است چنانکه زم در زمستان نیز در زبانهای ایران

باستان مشتقات بسیار دارد و در شاهنامه جداگانه بدون سنان بمعنی باد سخت

زمستانی بکار رفته است.